

رویای اسطوره ها در شاهنامه

*حسین منصوریان سرخگریه
**بهجت تربتی نژاد

چکیده:

خواب و رویا از جمله مقوله هایی است که از نخستین مراحل اندیشه ی بشر، همواره فکر و ذکر انسان را به خود معطوف داشته و طبعاً عرصه ی ادبیات و به ویژه شعر فارسی هرگز از پرداختن به آن غافل نبوده است. در این میان طبیعت شعر حماسی به گونه ای است که به جهت قرابت با اسطوره ها؛ از مفهوم، تجلیات و زبان نمادین خواب، به وفور بهره جسته است.

رویا در شاهنامه صرف نظر از شخصیت ها، قومیت ها، ریشه ها و اثرات آن، مرکز ثقل بسیاری از داستان های شاهنامه است و فردوسی به جهت وقوفی که به وجوه اشتراک اساطیر و خواب، به ویژه در حوزه ی زبان نمادین آن دو داشته است، به خوبی از این مفهوم سود برده و داستان های خود را ماندگار تر نموده است.

اگرچه کثرت خواب در شاهنامه از کمیت بالایی برخوردار است، اما در این مقاله برای جلوگیری از تطویل کلام، صرفاً به نمونه هایی از رویا های ایرانی از جمله: رویای سام، کیخسرو، سیاوش و انوشیروان و نیز رویا های ایرانی از جمله: رویای ضحاک، افراسیاب و جریره اشاره شده است. که هر یک از این رویا ها وجوه بارز مشترکی از جمله بازتاب ضمیر ناخودآگاه فردی، زبان رمز و نیز تفاوت هایی در زمینه هایی از جمله: ریشه ها، جلوه ها و آثار گوناگونی را با خود به همراه دارند که با دقت بیشتر می توان به نهاد آنها دست یافت. به هر صورت از یک منظر؛ دست یابی به نهاد و ژرفای شاهنامه، مستلزم فهم درست مقوله ی خواب و رویاست. واژه های کلیدی: اسطوره، رویا، نماد، زبان

*استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر
**دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۴/۲۴

مقدمه:

به نام خداوند جان کزین برتر اندیشه بر

خواب و رویا و چگونگی آن از جمله مسایلی است که انسان ها از دیرباز به آن اندیشیده‌اند و همواره در فرهنگ ملتها توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. مقوله رویا به عنوان «پیوسته‌ی انسان» ذهن انسان را همواره به خود مشغول داشته است. از اقوام بدوی گرفته تا جوامع متمدن امروزی، نسبت به آن حساسیت نشان داده و در مورد آن به مطالعه و اظهار نظر فراوان پرداخته‌اند و هر یک، دیدگاه های خود را با مکاتب فلسفی و اعتقادی ویژه ای مناسب دانسته‌اند. در همه حوزه‌ها اعم از دین، فلسفه، عرفان و روانشناسی به مقوله خواب پرداخته شده است و هر یک به تناسب مبانی و مبادی فکری خود آن را تبیین و تفسیر نموده‌اند.

بزرگان ما در حوزه های گونه گون ادبیات و به ویژه در ادبیات حماسی نیز توجه زیادی به رویا و چگونگی آن داشته و به عنوان ابزاری مهم در پیشگویی رویدادها بهره ها برده‌اند. در شاهنامه که به حق نمونه اعلاى ادبیات حماسی ایران است، به خواب هایی بر می خوریم که نیازمند تأمل و تعمق بیشتر است، چرا که تعبیر و تفسیر درست و منطقی آن می تواند ما را به سرچشمه ی نمادها در شاهنامه و نهایتاً آبشخور های فرهنگ ایرانی رهنمون سازد.

بررسی خواب در این کهن‌نامه سترگ نشان می دهد که در وهله ی نخست، خواب خود نمادی است دیرپاب و از سوی دیگر مضمون آن همگام با داستان و برگرفته از ساخت حماسی آن است. دلیل آن نیز این است که رویا مرکز ثقل داستان قرار دارد، به گونه ای که حذف آن به پیکره‌ی داستان آسیب می‌رساند.

گونه‌گونی رویدادها در شاهنامه ایجاب می‌کند که حوادث در درون رویا شکل بگیرد، علاوه بر این رویاها کم و بیش، نمایانگر وقایع حماسی هستند. در واقع ابزار دستیابی به حوادثی هستند که در واقعیت دیده و شنیده شده‌اند. گاهی اوقات رویاها در حماسه، نتیجه‌ی بازتاب های روان های آگاه و معرفت خیزی است که در خلوت شب انسان را با عوالم لا مکان پیوند می دهد. به همین سبب راز آمیز است و گاهی در مسیر شکل گیری انسان را به لازمان فرا می خواند و موجب پیشگویی می شود.

در واقع رویا در شاهنامه وسیله‌ی الهام و پیشگویی و نوعی نقب به نا خود آگاه فردی است. رویا در حقیقت دری گشوده به عوالم حادثه خیز است و رویابین ناخواسته به اسرار و حقایقی دست می‌یابد، که تا آن زمان بر همگان مکتوم بوده است در شاهنامه با سی و سه مورد رویا مواجه هستیم.

از جمله: خواب ضحاک، خواب سام، خواب کیقباد، خواب افراسیاب، خواب سیاوش، خواب انوشیروان...
از میان این خواب ها به عنوان نمونه، به تحلیل برخی از آنان پرداخته خواهد شد و با توجه به تقسیماتی که در ادامه مقاله به آن اشاره می شود بر آنیم بیشتر به زبان و ریشه ی خواب ها بپردازیم.

هدف پژوهش:

تشریح و تبیین جایگاه خواب در داستان های شاهنامه و چگونگی زبان و ریشه های آن.

فرضیه پژوهش:

خواب های ایرانی از نظر نتیجه با خواب های ایرانی متفاوت است.

پرسش های پژوهش:

الف: آیا زبان خواب های شاهنامه صرف نظر از ایرانی و ایرانی بودن با هم متفاوت است؟
ب: آیاریشه های خواب های ایرانی و ایرانی با هم یکسان است؟

خواب و رویا:

اقوام بدوی برای رویا اهمیت قابل ملاحظه ای قایل بودند به اعتقاد آنان رویا، آن ها را به دنیای موجودات فرا انسانی مربوط می ساخت و قاصد خدایان یا شیاطین و پیامبر الهامات آن ها بوده است و به علاوه یقین داشتند که رویا بر آن ها نازل می شود و برای کسی که آن را می بیند حامل پیام مهمی است و در حقیقت از آینده خبر می دهد. انسان بدوی خواب را عامل نیرومند در طرح آرزوها و اندیشه های خویش می شناسد و خواب، بخش درخشان وجود اوست، ذهنیت و عینیت در آن یگانه اند و آگاهی اش درونی است و قوانین منطق ارسطویی در آن روا نیست. به واقع نیروی خواب و معنویتی که در آن ساری است، نزد بشر ابتدایی مقدس است و آن چه را می جوید از این طریق تحقق یافته می پندارد.

از نگاه فلسفه ی غرب برابر نظریه های فیلسوفان یونان، «نفس ناطقه» در بعضی احوال و زمان ها به مرتبه ی روحانی خود می پیوندد بنا به قول سقراط، رویا صدای وجدان انسان است، باید آن را درست دانست و از آن اطاعت کرد. به قول ارسطو، عقل فعال در رویای صادق، صورتی از حقایق را به عقل جزیی خوابیده ارائه یا القا می کند.

در فلسفه‌ی شرق، رویا حاصل فاصله گرفتن روح از حواس ظاهری و میل آن به قوای باطنی است به این معنی که وقتی شخصی خواب می‌بیند، می‌تواند از طریق آن به درک حقایق هستی آگاهی یابد و از آن به عنوان ابزاری جهت پیش‌بینی حوادث آینده استفاده نماید. و از این رهگذر به درک و معرفت شهودی دست یابد. اگر این حالت در بیداری شخص، دست دهد به آن «مکاشفه» و اگر در عالم خواب باشد «رویای صادق» نام دارد.

به طور کلی رویا، حاصل انباشته‌های ناخودآگاه انسانی است که در فرصتی مناسب به ظهور می‌رسند و در حقیقت اسطوره‌ای از خواسته‌های و کوفته‌ها و رانده شده شخص می‌باشند که برای بروز خود در خیال انسانها در صورت اشکال و نمادها در می‌آیند.

رویا و روح انسانی :

تردیدی نیست که ارواح ما به آینده آگاه هستند. زیرا زمان در آن جا فرا زمان است و گذشته و حال و آینده یکی است و این شرایط در عالم رویا فراهم تر می باشد چون: « در هنگام خواب رابطه ما با دنیای خارج قطع می شود، و حواس ما از کار فعالیت باز می ماند و به جای مشاهده ی بیرونی، گویا به مشاهده ی درون می پردازیم.» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۵۵۴) از نگاه دین باوران نیز حقیقت رویا، آن است که به یکباره از روح بی آلیش برمی خیزد و یافته های روح در آن منعکس می گردد، به گونه ای که پلیدی ها و آلیش نفسانی آن را آلوده نمی سازد و در روند رویا تباهی و تیرگی پدید نمی آورد. در این حالت یافته های روح، بی واسطه، برخفته الهام می گردد. چنین رویاهایی اغلب رازآلوده و پیچیده نیستند و نیازی به رمزگشایی ندارند. تا جایی که « نفس ناطقه در لحظه ی خاصی از زمان به مرتبه ی روحانی خود متصل می شود و بر وقایع و پیشامدهای آینده اطلاع می یابد.» (ابن خلدون، ۱۳۷۸: ۱۸۸/۲)

زبان رویاها:

زبان رویا، زبان ناخودآگاهی است، که به وسیله ی آن به ناخودآگاه خود پی می بریم. زبان ناخودآگاهی، روشن و مستقیم نیست، بلکه بسیار پیچیده و مبهم است اما «همین پدیده ی بخرنج به منزله ی پلی است که ما را به دنیای پنهان و ماوراء حس» (کزازی، ۱۳۸۷: ۷۹) راهبر می شود و شخص رویابین وقایع و حوادثی را می بیند که هنوز واقع نشده اند. البته به صورت ناخودآگاه و بدون این که بخواهد از حوادث آینده مطلع می شود. وجه بارز این زبان رازآمیز و نمادین بودن آن است که به رمزگشایی نیاز دارد و موقوف بر این زبان، معرفت به عوالم فرا انسانی را طلب می کند. « از این رو هرگاه ما با پدیده ها و آفرینش های ناخودآگاه روبرو هستیم، ناگزیریم به یاری نمادشناسی و ناخودآگاهی آن پدیده ها و آفریده ها را بکاویم و بگذاریم.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۲۳)

زبان نمادین رویاها، از نهاد آدمی سرچشمه می گیرد و این امر حاصل قابلیت و توانش انسان به سیر در لازمان و لامکان که زایش آن در قالب رویا ظاهر می شود، این زبان جغرافیا، قومیت، فرهنگ و تمدن کمتر می شناسد، زبانی است که الفبا ندارد و زبان غیر نوشتاری است و همانند اسطوره: تاریخ بی نوشتار است. و این نیز نقطه ی تلاقی اسطوره و رویا می باشد.

رویاها در شاهنامه به دو صورت نمود می یابد :

الف - بی واسطه :

این رویاها، رویاهایی هستند که فرد، شخصاً در خواب ماجرای می‌بیند و این ماجراها و حوادثی که بر رویابین آشکار می‌شود شکلی رمزی دارد و از زبان نمادین پیچیده، چندسویه و رمزآمیزی برخوردار است. در چنین رویایی شخص به سبب قرار گرفتن در وضعیتی که با دنیای روزمره و عادی بسیار متفاوت است برای فهمیدن پیام رویا نیاز به رمزگشایی و خوابگزاری دارد. مانند خواب های ضحاک، افراسیاب، پیران، کید، سیاوش، کیکباد و... .

ب- با واسطه:

این ها رویاهایی هستند که با یک واسطه- که اغلب از طریق خجسته سروش است- و یا به واسطه ی شخصیت هایی که پیشتر مرده اند، وقایع رویا به شخص خواب بیننده القا می شود همانند خواب گودرز و کیخسرو. این گونه خواب ها در واقع آنقدر واضح و مشخص هستند که نیاز به تعبیر و رمزگشایی و خوابگزاری ندارند و پیام رویا مستقیماً به شخص رویابین داده می‌شود.

ریشه ی رویاها:

ریشه ی خواب ها را باید در ضمیر نا خودآگاه جستجو کرد و این که چه محدودیت و حصارى اجازه ظهور مفاهیم و صحنه ها را نمی دهد که به ناچار به بخش نا خودآگاه انسان پناه می برد و در آرامش، فرصت ظهور پیدا می کند. ناخودآگاهی فردی به لایه و پوسته ای تنک می ماند که لایه های ژرف تر ناخودآگاهی را در میان گرفته است و با آنکه چونان ناخودآگاهی، جایگاه اموری پنهان و واپس زده ها و در هم فشرده هاست، هنوز در رویه مانده است. ذهن آنچه را در زمان بدان ها نیاز ندارد، یا آن را برای خود زیانبار و ناخوشایند می یابد، به ناخودآگاهی فردی می راند، تا اگر روزی به اینها نیاز پیدا کرد به آن دسترسی داشته باشد. شناخت ناخودآگاه فردی، شناختی نارساست که همواره در رویه می ماند. و وجه همانندی اسطوره و خواب همین اشتراک در ضمیر نا خود آگاه است با این تفاوت که رویا باز تاب ضمیر نا خودآگاه فردی و اسطوره ها تجلی ضمیر نا خود آگاه جمعی و اجتماعی است. لذا محدودیت های اجتماعی، اخلاقی، عرفی، فرهنگی و حتی اعتقادی می تواند بستر ساز نا خودآگاهی فردی باشد که خواب ها را موجب می شود. در هر صورت ریشه ی اغلب خواب ها، میل و نیل انسان به خواستها و آرزوهایی است که وقوع آن در در عالم واقع به آسانی میسر نیست. احساسات، عواطف و نیازهای طبیعی واپس زده ای که به تدریج در ضمیر ناخود آگاه متراکم شده اند، فقط به هنگام

خواب و قطع موقت تعلق روح به جسم، فرصت آگاهی و شعور برتر فراهم می‌شود و پوسته‌های قیود و محدودیت‌ها در هم می‌شکند.

رویا در شاهنامه:

یکی از عناصر برجسته در آثار حماسی به دلیل متکی بودن بر خرق عادت، خواب و رویاست که در پردازش ابعاد ماوراء الطبیعی اندیشه‌های اسطوره‌ای و حماسی نقش به‌سزایی بر عهده دارد. این پدیده در شاهنامه فردوسی، جایگاه مهمی دارد. به جهت وجوه اشتراک خواب و اسطوره در ابعاد گوناگون از جمله: نمادین بودن زبان، ناخودآگاهی و مهم‌تر از همه خواستن و آفریدن که وجه بارز اندیشه‌های ایده‌آلیستی بشر است در یک همگرایی ریشه‌دار، در کنار و بعضاً در طول هم آمده‌اند. در شاهنامه خواب‌ها، اسطوره‌ها را ملموس‌تر می‌کنند از سوی دیگر اساطیر، خواب‌ها را به فراخنای تاریخ سوق می‌دهند و آن‌را فرا واقعی‌تر می‌نمایند.

رویا‌های شاهنامه را می‌توان به طور کلی به دو گروه ایرانی و نیرانی تقسیم‌بندی نمود. گذشته از این می‌توان خواب‌های شاهنامه را باتوجه به دوره‌های مختلف، اساطیری، پهلوانی و تاریخی مورد بررسی قرار داد.

الف- رویاهای ایرانی:

چون «ایران در نمادشناسی باستانی، نماد سپند روشنی، سرزمین روز است و ایرانیان فرزندان روز هستند آنان همواره با روشنایی و روز در پیوندند.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۶۹) لذا در شاهنامه همواره رویاهای ایرانی، صادقانه، اهورایی و ایزدی است و به همین دلیل از آینده آگاه هستند. به عبارت دیگر اکثر وقایع و تحولات زمینی، پیش از آن که در عالم خارج، واقع شوند در عالم رویا برای کسانی که، به فراجهان متصلند، به گونه‌ای آشکار مجسم می‌شوند. در اینجا برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام بناگزیر فقط به چند نمونه از خواب‌های ایرانی بسنده می‌کنیم.

۱- رویای سام

سام پهلوانی است بیدار دل و یزدان پرست و مایه‌ی افتخار و سر بلندی شاهان ایرانی است. هرچا دشمنی به ایران تاخته است، اوست که برای دفاع از میهن علم‌پیکار بر افراشته است. او شبی در خواب دید که مردی هندو، سوار بر اسبی تازی مژده‌ی فرزند وی را می‌دهد.

یکی مرد بر تازی	چنان دید کز کشور
اسپی دوان	هندوان
سواری سر افراز و	فراز آمدی تا به
گورد و همسام	نزدیک سام
بر آن برز شاخ	ورا مژده دادی به
برومند اوی	فرزند اوی

(۲۲۲۵ - ۲۲۲۲ / ۱)

سام پس از تعریف رویای خود و سرزنش شدن از جانب موبدان؛ به دلیل رفتار ناپسند با فرزندش در شب بعد دو باره در خواب می بیند از سمت کوه البرز در فشی بلند بر افراشته شده است و جوانی زیبا رو و خوش قامت در جلوی سپاهی به همراه دو موبد در حرکت است، یکی از آن دو موبد پیش آمده و سام را مورد سرزنش قرار داده و می گوید:

که ای مرد ناپاک	دل و دیده شسته ز
ناپاک رای	شرم خدای
تو را دایه گر مرغ	تو را پهلوانی چه
شایستی	بایستی؟
گر آهوست بر مرد موی	تورا ریش و سر گشت
سپید	چون خنگ بید
پس از آفریننده	که در تنت هر روز
بیزار شو	رنگی است نو.....

(۲۲۳۵ / ۱ - ۲۲۴۲)

خواب سام که با زمینه‌ی قبلی صورت گرفته است و از وقایع گذشته سرچشمه می‌گیرد، در واقع از رفتار های غیر معقول او در ارتباط با فرزندش زال ناشی می‌شود و در رفتار آینده‌ی او و نیز یافتن فرزندش اثر گذار است. اگر این داستان را از بعد روانشناسی نیز تحلیل کنیم رویای او در حقیقت اسطوره‌ی وجدان بیدار در طول سالیان متمادی است که در فرصتی مناسب و با تلنگری به صورت رویا تجسم می‌یابد و با توجه بیشتر در خواهیم یافت که علاقه به فرزند و مهر پدری امری نیست که بتوان به آسانی از آن چشم پوشی کرد. سام علی‌رغم اینکه به هنگام تولد فرزندش زال از دیدن او بسیار ناراحت می‌شود و مهر پدری را نادیده می‌انگارد اما به جهت یک رابطه‌ی ناپیدا که او را به زال پیوند می‌دهد، پس از مدتها ضمیر نا خود آگاه او همانند آتشفشان فوران می‌کند و گمشده‌ی احساسات و عواطف پدری اش را در خواب به جستجو می‌نشیند به همین علت، بلافاصله پس از این خواب به جستجوی زال قیام می‌کند. او تا قبل از دیدار زال، آرامش و سکون ندارد به عبارت دیگر، سام گمشده‌ی روانی و عاطفی خود را پس از سال‌ها می‌یابد و از خطرات مرموزی که ناشی از به حاشیه راندن مهر پدری بود نجات می‌یابد.

رویای سام کمتر جنبه ی نمادین دارد و پیام های آن بدون پوشش نمادها بیان شده است و برای درک مفهوم آن نیاز به تلاش زیاد ذهنی نیست. نمادی که در ارتباط با این رویاست و زال در آنجا در لانه ی سیمرغ یافته می شود؛ کوه سپند و آیینی البرز است که با آسمان و جهان فراسوی آن در پیوند است و خاستگاه روشنی است و همواره حوادث شگرف در آن به وقوع می پیوندد. و نیز سپاه و درفش می تواند نمادی از حمایت های قدرت ایزدی از زال باشد که علی رغم بی توجهی سام به فرزندش، سیمرغ به تربیت و نگهداری او پرداخته است و همچنین نشان از قدرت و شوکت او در آینده دارد. و نیز موبدان می توانند نمادی از نیروهای روحانی محافظ سام در سالهای دور افتادگی و بی توجهی خانواده باشند.

۲- رویای سیاوش :

«سیاوش، معصوم ترین چهره ی آسمانی و شریف شاهنامه است که کشته شدن نا بهنگام او در غربت توران، در عین عصمت و بی گناهی، شرم و خویشتن داری، والا نگری و کرامت انسانی بسی درد ناک و غم انگیز است.» (البرز، ۱۷۹: ۱۳۶۹) در شاهنامه سیاوش چهره ای است که از فرزندان ایزدی برخوردار است و علاوه بر این (برخلاف دیگر پادشاهان) خود خوابهایش را تعبیر می کند و به واسطه ی کشف و شهود آینده را پیش بینی می کند، شاهزاده ای است که اختر شناسان از همان ابتدا از شوم بختی و بد فرجامی او خبر می دهند.

از آن کو شمارد سپهر	بدانست نیک و بد و
بلند	چون و چندان
ستاره بر آن کودکی	غمی گشت چون بخت او
آشفته دید	خفته دیده
بدید از بد و نیک	به یزدان پناهید در
بازار اوی	کار اوی

(۳ / ۶۷-۶۹)

سیاوش شبی در خواب می بیند که رودی بی کران در یک سو و کوهی از آتش سویی دیگر است و در کنار رود نیزه وران ایستاده اند و سیاوشگرد را آتشی تیزدم فرا می گیرد در مکانی که از یک سو آتش و از دیگر سو آب است، افراسیاب با فیل ایستاده است و با دیدن او چهره اش را در هم می کند و بر آتش می دمد :

چنان دیدم ای سرو	که بودی یکی بیکران
سیمین به خواب	رود آب
یکی کوه آتش، به	گرفته لب آب نیزه
دیگران کران	وران
ز یک سو شدی آتش تیز	بر افروختی ز او

سیاوش گـرد
به پیش اندرون پیل و
افراسیاب
دمیدی بر آن آتش
تیزدم

گـرد
ز یک دست آتش ز یک
دست آب
بدیدی مرا روی کرده
دژم

(۲۰۹۹ - ۲۰۹۴ / ۳)

سیاوش با دیدن این خواب و آگاهی یافتن از سرنوشت، خود، همسر، فرزند و شهر، خود را به تقدیر می‌سپارد. و قبل از وقوع آن حوادث تلخ و دردناک، همه‌ی وقایع پس از مرگ خود را برای همسرش بازگو می‌کند:

غم روز تلخ اندر آید
همی
گهی شاد دارد گهی
مستمند
همان زهر گیتی ببايد
چشـمـید...
از این نامور بچی
رستنی
به غم خوردن او
دلارام کن
که گوید که خاکم به
ایران بود...
ز خون جگر بر نهند
افسـرم...
سرو تن برهنه برنـدت
به خواهش بخواد تو
را از پـدر...
سوی رود جیحون برد
ناگهان...

مرا زندگانی سر آید
همی
چنین است کار سپهر
بلند
گر ایوان من سر به
کیوان کشید
تورا پنج ماهست از
آبـسـتنی
سرافراز کیخروش نام
کن
نهالی مرا خاک توران
بود
برد بی گنه بر سرم
به خواری تو را
روزبانان شاه
بباید سپهدار پیران
به در
از ایدر تو را با
پسر ناگهان

(۲۱۳۴-۲۱۲۰ / ۳)

در این خواب به دو نماد رود بی کران و کوهی از آتش بر می‌خوریم از آنجایی که در خوابگزاری ایرانی کوه و دریا به پادشاه تعبیر می‌شوند آب را می‌توان نماد شاه کیکاووس یا حیات یا سرزمین روشنی و نور یعنی ایران تلقی کرد و از سوی دیگر کوه آتش را نماد افراسیاب، که پادشاهی ویرانگر است و سیاوش در این برزخ درد ناک گرفتار است نه توان گذر از رود بیکران را دارد که باز گشت به کشور خودش است و نه تاب مقابله با قهرآتش را که کینه تورانیان را به دنبال خواهد داشت پس بهترین راه را تسلیم در برابر سرنوشت می‌داند او در این خواب علاقه ریشه دار و

عمیق وریشه دار و دیرینه خود را به وطن در برابر هجوم سهمناک و سوزاننده کوه آتش و ددمنشی تورانیان در تقابل می بیند و بنا بر این می توان گفت آنچه که موجب وقوع این رویا برای سیاوش شد سرخوردگی های گذشته اش از رود بی کران (ایران) و نیز ناتوانی او در مقابله با کوه آتش (تورانیان) می باشد.

از نگاهی دیگر این نوع خواب ها نوعی آگاه شدن برای پذیرش واقعیات تلخ است و در صورت وقوع در آینده اسباب شگفتی نیست.

۳- رویای گودرز

گودرز در میان بزرگان و نام آوران ایرانی از پایگاه شایان توجه و بر خور دار است و بنا به احترام ویژه ای که در میان شاهان و پهلوانان دارد در بسیاری از موارد حلال مشکلات است. او در عین پهلوانی و رادی ، مردی روحانی و یزدان شناس است و این بار نیز رویای او گره از کار ایرانیان گشوده و منجر به ظهور منجی ایرانیان و از بین رفتن بیداد و ستم افراسیاب و پیروزی روشنایی بر تیرگی ها شد.

او شبی در خواب دید ابری پرآب در حالیکه سرش بر آن ابر قرار دارد ، از ایران برآمد و به گودرز می گوید: «گوش بگشای، اگر می خواهی از سختی ها و از این ترک ازدها فاش رهایی یابی ، نامداری جوان را که نام او کیخسرو و از نژاد سیاوش است در توران بیاب ... وقتی پای او به ایران برسد هرچه از چرخ بخواهد برآورده می شود ... یک لحظه از کین خواهی از افراسیاب درنگ نمی کند ... از پهلوانان ایران تنها گیو می تواند نشانی از او بیابد.»

چنان دید گودرز یک	که ابری بر آمد ز
شب به خواب	ایران پر آب
بر آن ابر باران،	به گودرز گفتی گه :
خجسته سرش	«بگشای گوش
ز تنگی چو خواهی که	وز این نامور ترک نر
یابی رهبا	ازدها
به توران، یکی	کجا نام آن شاه،
نامداری نو است	کیخسرو است
ز پشت سیاوش یکی	هنرمند و از گوهر
شهریار	نامدار
شب و روز در جنگ، بر	همه ساله، در جوشن
زین بود	کین بود
ز گردان ایران و	نیابد جز از گیو ازو
گردنکشان	کس نشان
چنین است فرمان	بدو دار، از داد،

(۲۹۷۴ / ۳)

به نظر می‌رسد در این روایا تنها نمادی که می‌توان به آن اشاره کرد بر آمدن ابری پر آب در ایران است اگرچه ابرهایی که باران‌زا هستند نیز ظلمانی اند اما از یاد نبریم که ابرهای تیره همواره پیام آور دشمنی اند به عبارت دیگر این ابر پر باران که فضای ایران را در برگرفته است همان ظهور کیخسرو است که منجی ایران از مکر و نیرنگ افراسیاب خواهد بود و خجستگی و مبارکی ارمغان آن به حساب می‌آید و شاید این خواب به تعبیر دیگر حاصل سر خوردگی سیاسی است که بر فضای جامعه سایه افکنده است و در انتظار بارانی است تا بتواند آلودگی را بزدايد. به همین دلیل در شرایطی که هیچ یک از ایرانیان از ترس کشته شدن به دست افراسیاب به سراغ کیخسرو در توران نمی‌رود، گودرز خوابی می‌بیند که موجب فراهم شدن شرایط برای این کار و در نهایت پیروزی ایرانیان و پایان یک هزاره می‌شود. گودرز به واسطه ی خوابی که می‌بیند، تقدیر و سرنوشت ایران را رقم می‌زند و با تأثیری که از خواب خود می‌پذیرد ایران را از غم و بلا و سختی و خشکسالی نجات می‌دهد. نتیجه ی این خواب دقیقاً عکس آن چیزی است که در خواب سیاوش واقع می‌شود.

۴- روای کیخسرو

کیخسرو ، ممتاز از همه ی شهریاران نیکو خصلت اساطیری ایران است. پایان کار و حاصل کار او به راستی ، رسیدن به پایگاه انسان کامل است. ... آنچه در فرجام زندگی پرماجرای کیخسرو اهمیت دارد، «مشی و معاملات عارفانه ی اوست ... اهل پایمردی و مرد راه است نه آنکه از نداشت مُراد نمی‌راند... نه همسری گزیده و نه به فرزندی دلشاد بوده است. تنها چیزی که خواسته، پالایش زندگی از عوامل آلودگی است.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۲۳) او از پادشاهان بزرگ و نامبردار کیانی و ثمره ی پیوندی بد فرجام میان پدر و مادری ایرانی و تورانی؛ سیاوش و فرنگیس است. زندگی و مرگ این شهریار ساسانی استثنایی است. او دارنده ی فرّه ی ایزدی است و حمایت ایزد پیوسته برای او راهگشا و چاره ساز است. او پهلوانی است در آموخته ، بردبار ، مهربان ، قدردان و یزدان پرست است. روح ملکوتی و اندیشه ی اهورایی کیخسرو ، پس از کشتن افراسیاب و شکست تورانیان ، آرزوی پرواز به جهان پاکان را در دل او تازه می‌کند:

کنون آن به آید که	شوم پیش یزدان پر از
من راهجوی	آب روی
روانم بدان جای	که این تاج و تخت

نیکان بررد مهی بگذرد

(۵ / ۲۲۴۵-۲۲۴۷)

پس به آرزوی آرامش ، دل به سوی خدای خویش می کند و روی نیاز بر خاک می ساید و چشم آمرزش بر آفریدگار خویش می دوزد.

نیایش کنان با دلی پر امید همی گفت با داور پاک راز بر آرنده ی آتش از تیره خدای هم اندیشه ی نیک و بده مرا روانم بدان جای نیکان رسان	پوشید پس جامه ی نو سپید بیامد خرامان به جای نماز همی گفت کای برتر از جان پاک مرا بین و چندی خرد ده مرا نگه دار بر من همین راه و رسان
--	---

(۵ / ۶۲۵۰-۶۲۵۳+۶۲۶۰)

و پس از روزها گوشه گیری و نیایش ، شبانگاه از خداوند سفر به مینو را می خواهد و در خوابی زیبا از سوی سروش دعوت می شود.

بدان گه که بر زد سر از برج ماه که اندر جهان با خرد بود جفت نهفته بگفتی خجسته سروش بسودی بسی یاره و تاج و تخت کنون آنچه جستی، همه بیافتی بیابی بدین تیرگی در مپای که آمد تو را روزگار پس یج	شب تیره از رنج نخندود شاه بخفت اوی و روشن روانش نخفت چنان دید در خواب کو را ببه گوش که : «ای شاه نیک اختر و نیکبخت اگر ز این جهان تیز بشافتی به همسایگی داور پاک جای چو گیتی ببخشی ، میاسای هیج
---	--

(۵ / ۶۳۶۷-۶۳۷۷)

کیخسرو پس از دیدن این رویا خود را برای رفتن آماده می سازد، با جانشین کردن لهراسپ ازعهده مسئولیت ایران به در می آید و پس از شستن سر و تن خود در چشمه ، در اوج بزرگیها - همانگونه که در رویایش به او مژده داده شده بود - به آسمان عروج می کند :

چو بهری ز تیره شب کی نامور پیش چشمه

خمید
همی خواند اندر نهان
ز نند و است
که «باشید پدرود تا
جاودان...
نبینید از این پس
مرا جز به خواب»

اندر چمید
بدان آب روشن سر و
تن بشست
چنین گفت با نامور
بخردان
کنون چون برآرد سنان
آفتاب

(۶۸۲۱-۶۸۱۷/۵)

این خواب از نظروضوح و روشنی و فضای تقدس گونه و روحانی بودن آن، قابل توجه است. خواب کیخسرو نوعی خواب اهورایی است که خودخواسته است و با خواب های معمولی تفاوت دارد. او همان چیزی را در خواب دیده که می-خواسته و اراده کرده است. از این جهت خواب او در بین خواب های دیگر منحصر به فرد است. این خواب در تفاوت آشکار با دو خواب مذکور که جنگ و نبرد را به یاد می آورد در یک فضای متفاوت، انسان را به سیر و سلوک سوق می دهد بنا بر این از جهت ریشه و نتیجه با آن دو متفاوت است.

در این رویا به نماد خاصی بر نمی خوریم که بتوان بر رمز و رازی دلالت نمود اما همان گونه که اشاره شد، خواب کیخسرو به نوعی نوید به آرمانهایی است که افرادی با صفات ثروت و قدرت از جمله باره و تاج و تخت دیگر آنها را به خود فریفته نخواهد نمود.

به نظر نگارنده آنچه در خواب کیخسرو با آن مواجه می شویم همان مصداق رویای صادقه است که در قرآن نیز بدان اشاره شده است این نوع از خواب در نگرش آرمان گرایی بشر ریشه دارد.

۵- رویای نوشین روان :

پادشاهی دادگر ، پرهیز ، فرزانه و یزدان پرست که همواره با تدبیر عمل می کند و در کارها از مشورت بزرگان و دانایان بهره می گیرد . در زمان فرمانروایی او زمین همچون باغ ارم است و مردم با شادی و در آسایش زندگی می کنند:

ز شاهان که با گنج و	به گنج و به لشکر
افسرد بدنند	توانگر بدنند
نه بد دادگرتتر ز	که جاوید بادا روانش
نوشین روان	جوان
نه زو پر هنر تر به	به تخت و به دیهیم و
فرزانگی	مردانگی

(۹۲۷/۸-۹۲۹)

در حالی که عقل پیر و بیدار و دولت جوان بود شاه نوشین روان شبی به خواب رفت :

شبی خفته بود شاه	خرد پیر و بیدار و
نوشین روان	دولت جوان

(۱۷۲۶ / ۸)

در خواب دید که در پیش تخت، درختی خسروانی روییده است ، به همین خاطر شاد شد و می و رود و رامشگران را طلب کرد سپس می بیند، در کنار او گرازی تیزدندان روی تخت می نشیند و از جام او می می خواهد :

چنان دید در خواب گز	برستی یکی خسروانی
پیش تخت	درخت
شهنشاه را دل	می و رود و رامشگران
بیاراستی	خواستی
پیر او بر آن گاه	نشستی یکی تیز دندان
آرام و نیاز	گراز
نشستی و می خوردن	می از جام نوشین
آراستی	روان خواستی

(۱۷۲۷ - ۱۷۳۰ / ۸)

این رویای کاملاً نمادین انوشیروان تعبیری غیرمنتظره و عجیب دارد که بزرگمهر خواب او را اینچنین تعبیر می نماید :

چنین داد پاسخ که	میان بتان شبستان تو
«در خان تو	به آرایش جامه کرده
یکی مرد برناست کز	است زن»
خویشختن	

(۱۷۸۰ - ۱۷۷۹ / ۸)

در این خواب با دو نماد کاملاً متفاوت مواجه هستیم ، از یک سو رویدادن درخت خسروانی در پیش تخت سلطانی است که می تواند نوید بخش رویش ، ولادت ، شادکامی و رشد و تعالی باشد و از طرف دیگر گرازی با دندانهای تیز بر تخت قرار می گیرد و می طلب می کند . با تصویری که فردوسی از گراز به نمایش می گذارد به نوعی به حاکمیت وحشت در آینده اشاره دارد وگراز روایت قهر و خشم و نماد حاکمیت پلییدی و زور است خواب نوشین روان نیز نوعی سر در گمی در برزخ شادی و طراوت از یک سو و ترس و وحشت از سوی دیگر است ، به عبارت دیگر ذهن آشفته انوشیروان عرصه ی تعارض و تنازع خوبی ها و بدی هاست ، اما به جهت مشاوره با خوابگزاری فهیم همانند بوذرجمهر ، وقایعی که ممکن بود نظام سیاسی نوشین روان را دچار چالش کند ، پیشگیری می شود . این خواب از جهت نتیجه همانند خواب سام ، نیک سر انجام است .

ب- رویاهای نیرانی :

از جمله ی نیرانیان ، تورانیان هستند . کشور توران در شاهنامه سرزمین تیرگی و شب و نماد اهریمنی است ، هر دیو پنداری که روزگاری به سرزمین نورتاخته است و بر ایرانیان تیغ و کمان کشیده است ؛ به گونه ای نهانی در این نمادها جای گرفته است . بنابراین رویاهایی که این شخصیت های اهریمنی می بینند چون از همان سرشت و نهان بد سرچشمه می گیرد پیوسته حامل پیام جنگ ، خونریزی ، دشمنی ، ددمنشی و شکست و تباهی است . و نیز نمادهای هراسناک که نشانی از اندوه و قبض در کار است ، دیده می شود

۱- رویای ضحاک

ضحاک در شاهنامه شخصیتی اهریمنی دارد و نماد پلییدی و نا مبارکی است حتی می توان گفت که همه ی بدی ها و ددمنشی ها در این نماد نمایان است . او مردی کینه توز است و با اهریمن پیوندی تنگ دارد ، به گفته ی اهریمن پدر خود را می کشد تا بر تخت او بنشیند . با بوسه های اهریمن بر شانه هایش دو مار می روید که خوراکشان مغز جوانان است . ازدها فش است و هزار سال به پلییدی فرمان می دهد .

نهران گشت کردار	پراگنده شد کام
فرزانگان	دیوانگان
هنر خوار شد جادوی	نهران راستی آشکارا
ارجمنند	گزنند
شده بر بدی دست	به نیکی نبودی سخن

دیوان دراز جز به راز

(۵۵۵-۵۵۳ / ۱)

این پادشاه با چنین گذشته ای در خواب می بیند که سه مرد جنگی ناگهان در کاخ پادشاهی او پدید می آیند، دو مهتر و یکی کهتر که قامتی بلند و دارای فرّ کیانی بود. طرز کمر بستن و راه رفتن او شاه وار... برای جنگیدن با حالتی خشمگین به سوی ضحاک رفت و گرزه ی گاو سار را بر سر او کوفت... برگردن او پالهنگ افکند و تا کوه دماوند او را با خود می کشاند و...

چنان دید کز کاخ	سه جنگی پدید آمدی
شاهنشاهان	ناگهان
دو مهتر یک کهتر	به بالای سرو و به فرّ
اندر میان	کیانان
کمر بستن و رفتن	به چنگ اندرون گرزه
شاهوار	ی گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی	زدی بر سرش گرزه ی
بسه جنگ	گاو رننگ...

(۵۹۴-۶۰۰ / ۱)

رویا ی ضحاک اثر روانی شدیدی بر او داشت در واقع نوعی شوک روحی برای او محسوب می شد و با شنیدن تعبیر نامیمون خواب خود از موبد :

بدو گفت: «پردخته کن	که جز مرگ را کس
سز زباده	ز مآدر نژاد
اگر باره ی آهنینی	سپهرت بساید نمائی
بسه پای	بسه جای
کسی را بود زین سپس	به خاک اندر آرد سر
تخت تو	بخست تو
کجا نام او آفریدون	زمین را سپهری
بود	همایون بود...
زند بر سرت گرزه ی	بسه بندت در آرد
گاو روی	زایوان به کوی»

(۶۴۶+۶۴۲-۶۴۰+۶۳۷ / ۱)

از شدت ترس بیهوش شد و از تخت افتاد برای مدتی از تاج و تخت روی گردان شد.

چوبشید ضحاک بگشاد	ز تخت اندر افتاد و
گوش	زو رفت هوش
گرانمایه از پیش	بتابید روی از نهیب
تخت بلند	و گزنتد

(۶۵۴- ۶۵۳ / ۱)

اما به دلیل سرشت اهریمنی این رویا در بروز رفتار مثبت در او موثر واقع نشد و برای حل مشکل خود باز هم

مطابق گذشته رفتار نمود. به قتل نوزادان دستور داد و به گرد آوردن لشکری بزرگ از دیوان و انسانها پرداخت تا اینگونه بتواند از سر نوشت شوم خود جلوگیری کند. پرواضح است که چنین شخصیتی با چنین رفتارهایی که در نهان خود دارد، باید منتظر سرنوشتی شوم باشد. تا رویای ایرانیان برای برا ندازی دشمنان کینه توزشان محقق شود. این خواب به جهت ریشه ای که در گذشته دارد و نیز وقوع اتفاق حتمی در آینده؛ به خواب سام شبیه است زیرا آن چه در خواب سام واقع می شود از یک سو ناشی از رفتارهایی است که ضحاک نیز همانند او در گذشته انجام داده است و از سویی دیگر وقوع حوادث در آینده سر نوشت او را دچار تباهی می کند با این تفاوت که نتیجه ی خواب سام، توام بامیمنت و خجستگی است، ولی نتیجه ی خواب ضحاک موجب تباهی و نا بودی اوست.

به هر حال اگر بپذیریم که بخشی از خوابها و رویای انسان ره آورد عمل او در گذشته است که از باب تنبیه و عبرت آموزی در آینده به وقوع خواهد پیوست، خواب ضحاک را می توان از این دیدگاه مورد بررسی قرار داد و این که علی رغم بازگشت نتیجه اعمال به انسان هنوز هم نمی خواهد به آنچه در گذشته مرتکب شده است اعتراف کند و همچنان برطبل اعمال پیشین می کوبد و به نظر می رسد که خواب و رویا هم علی رغم مقطعی بودن حوادث آن برای چنین انسانهایی اثر بخش باشد.

البته به نظر نگارنده با توجه به ویژگیهای منحصر به فرد شاهنامه در زمینه های گوناگون، دور از ذهن نیست که چنین رویایی نمی تواند تنها منشاء روانی یا جسمی داشته باشد، بلکه فردوسی برای فرا واقعی تر نمودن داستانهای خود آنها را به گونه ای به ماوراء الطبیعه مرتبط می سازد..

۲- رویای افراسیاب

افراسیاب؛ پادشاه توران که سرشتی اهریمنی دارد. بیشترین نبردهای پهلوانی شاهنامه مربوط به دوران سلطنت اوست. «افراسیاب فرمانروای پلیدی و نابکاری است که به هنگام قدرت و پیروزی بر ضعیفان نمی بخشد اما در تنگنای ناتوانی و پریشانی دست صلح و دوستی از آستین نیاز به در می آورد.» (البرز، ۱۳۶۹: ۴۳) از ویژگیهای شخصیتی او تیزی خشمی، خشک مغزی، بی رحمی، سست عهدی و افسونکاری است. او با چنین شخصیتی خواب دید که شبی تیره است و بیابان پر از مار و جهان پر از گرد و خاک و غبار و آسمان پر از عقاب و زمین خشک و سخت بود انگار دنیا به آن مهربانی نکرده بود. و خیمه او برکنار ی زده شده، سپاهی از دلاوران در اطراف آن بودند در این زمان باد ی پر از

گرد و خاک برخاست و درفش او را واژگون کرد. از هر سویی جوی خون روان بود... سر بیش از هزار نفر از لشکریان او بریده شده بود... سپاهی همچون باد، نیزه و تیر و کمان به دست از ایرانیان بر سرنیزه‌هایشان، سری قرار داشت. و سواران و نیزه‌دارانی سیاه‌پوش برتخت او می‌تاختند و تخت او را برداشتند... و او را پهلوانی به نزد کاووس برد... کاووس چهارده سال بیشتر نداشت... خروشید و همانند ابری او را با شمشیر به دو نیم کرد.

ز پیر و جوان نیز	«چنانچون شب تیره من
نشانیده‌ام	دییده‌ام
جهان پر ز گرد،	بیابان پر از مار
آسمان پر عقاب	دیدم به خواب
بدو، تا جهان بود،	زمین خشک شخی که
نممود چه‌پر	گفتی سپهر
به گردش سپاهی ز	سراپرده‌ی من زده بر
گنجد آوران	کران
سیه پوش و نیزوران	بر تخت من تاختندی
صدهزار	سوار
یکی باد سر نامور	مرا پیش کاووس بردی
پهلوان	دوان
چو دیدی مرا بسته در	دو هفته نبودی ورا
پیش خویش	سال پیش
میانم به دو نیم	دمیدی به کردار
کردی، به تیغ»	غزنده میغ

(۷۰۸/۳-۷۲۴)

علی رغم اینکه افراسیاب همچون ضحاک از چهره های اهریمنی است ولی از خواب خود تاثیر مثبت می پذیرد و برای رهایی از تعبیر نامبارک آن در جنگ با ایرانیان شتاب نمی کند.

غمی شد چو بشنید	نکرد ایچ بر جنگ
افراسیاب	جستن شتاب

(۷۵۰ / ۳)

این رویای پر از وحشت، افراسیاب سست عهد، خشن و بی رحم را به شاهی صلح جو، عادل و مهربان تبدیل می کند تا جایی که به برادرش گرسیوز اینچنین می گوید:

به جای جهان جستن و	مبادم جز از آشتی
کارزار	هیچ کار
فرستم به نزدیک او	همان تاج و تخت و
سایم و زر	فراوان گوهر
منوچهر گیتی ببخشید	همو بهره ی خویشتن
راست	کم نخواست
ازان نیز کومه کنم	زمینی که بخشیده
دست خویش	بودند پیش

مگر کاین بلاها زمن بگردد
ز آب این بلاها فرو پژمرد

(۷۵۹-۷۵۵ / ۳)

و نیز در حوادث بعدی داستان مهربانی او تا حد پدری نمودن برای سیاوش پیش می رود که او را در کشور خود مقیم می نماید و قسمتی از سرزمین و دختر خود را نیز به او می دهد و این در حالی است که در هیچ جای شاهنامه چنین شخصیتی از او سراغ نمی توانیم گرفت :

کنون شهر توران تو	همه دل به مهر تو
را بنده اند	آگنده اند
مرا چیز با جان همه	سپهد به جان و به
پیش توست	تن خویش توست
پدروار پیش تو مهر	همیشه پر از خنده
آورم	چهر آورم
همه شاد دل باشی و	همه گنج بی رنج در
تندرس توست	پیش توست

(۱۲۸۱-۱۲۷۸/۳)

افراسیاب نیز همچون ضحاک و دیگر تورانیان نماد شومی و بیداد گری است و خواب او نیز سراسراکنده از جنگ، خونریزی، اندوه، رنج و بخت برگشتگی است. رویای او سراسر نمادین است و در آن نمادهای ترس، خونریزی، جنگ، مار و سیاهی وجود دارد. مار در نمادشناسی ایرانی، نشانه ی اهریمن است و «اهریمن هر زمان که که می خواهد به آهنگ تباهی و زیانکاری، پیکرینه شود در چهره ی و پیکره ی ماری به نمود می آید.» (کزازی، ۱۳۸۸: ۱۲) این مارها همان سپاهیان ایران هستند که به فرماندهی سیاوش برای جنگ با افراسیاب آمده اند که علی رغم چاره گری های افراسیاب در نهایت زهر کشنده ی خود را بر او خواهند ریخت. عقاب نیز نشانه پادشاهی است که می تواند نمادی از سیاوش و کیخسرو باشد که در سرزمین توران زندگی خواهند کرد و نیز تاریکی و شب همان نماد سرزمین توران است که در نماد شناسی باستانی ایرانی «توران سرزمین دروند تیرگی، سرزمین شب است.» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۶۷)

بعضاً در عالم رویا عواقب تلخ و ناگوار رفتار انسان در شکل و شمایل موجودات پر هول و هراس و یا پدیده ای طبیعی وحشت زا خود را می نمایاند، تردیدی نیست رویای هر انسان از نوع نگاه او به خود و دیگران سرچشمه می گیرد و اگر تعامل انسان با دیگران در عالم واقع مبنی بر رفتارهای عقلانی و انسانی باشد، بدون شک آنچه در خواب نیز واقع می شود پیام روشنی از آسودگی خاطر و آرامش روان

بشر دارد. طبعاً اگر رفتاری خاستگاه شیطانی داشته باشد، آنچه در عالم رویا نمود می یابد چهره ای ترس آور و هول انگیز است که آرامش روانی انسان را سلب می نماید و افراسیاب می تواند نمونه ی بارزی از گروه دوم باشد که زشتی و بد خویی در طبع او موکد است بنابراین خواب او نیز وحشت را دامن می زند.

خواب های نیرانیان، به دلیل زشتی رفتارشان توام با وحشت و هراس است که فراغت و آرامش را از آنان سلب می کند و افق روشنی فرا روی آنان نیست. اگر چه ممکن است در خواب بعضی از ایرانیان نیز با فضای خوف و هراس مواجه باشیم اما کمیت ترس و دلهره در خواب نیرانیان بسیار افزون تر است.

برپایه آنچه نوشته آمد با کندوکاو خواب شخصیت های شاهنامه و گشودن نمادهای آن می‌توان به فرهنگ اصیل ایرانی پی برد. و در واقع با این رمزگشایی‌ها، به تفحص در ریشه و تبار خود می‌پردازیم. و با افکار و اندیشه‌ها و ناخودآگاه اجداد خود آشنا می‌شویم. در شاهنامه اسطوره‌ها - که خود رویای جمعی ملّتی در طول هزاره‌ها می‌باشند - خواب می‌بینند. رویای فردی که خود اسطوره‌ی فردی است در رویای جمعی ظهور می‌کند.

خواب همانند اسطوره‌ها در شاهنامه، ابزار شناخت شهودی و وسیله‌ای برای ادراک ماوراء الطبیعه و نیز پیش بینی و پیشگیری محسوب می‌شود. اکثر رویدادهای مهم، پیش از وقوع در خواب به پهلوانان و پادشاهان الهام شده است. فردوسی به تاثیر تعبیر خواب معتقد بوده است و معبران در شاهنامه اغلب موبدان و روحانیان بزرگ بوده‌اند.

خواب‌ها در شاهنامه در دو وجه ایرانی و نیرانی در آغاز یک داستان رخ می‌دهند و نقش کلیدی و مهمی را در شکل‌گیری وقایع بعد از خود ایفا می‌کنند. گرچه سیمای هریک از خواب‌ها و تجلیات آن در عالم رویا با هم متفاوت است اما می‌توان گفت که حوادث اصلی همیشه پیش از آن که واقع شوند به خواب قهرمانان می‌آیند. در واقع خواب‌ها یکی از دو ابزار مهم برای پیشگویی رویدادهای آینده به شمار می‌روند، که نقش بسیار مهمی بر عملکرد شخص خواب‌بیننده که عموماً پادشاهان و پهلوانان هستند، می‌گذارد و موجب می‌شود با آگاهی و بینش بیشتری نسبت به وقایعی - که وقوع آن حتمی است - عمل کنند. اگر چه نتایج حاصل از خواب نیز با هم متفاوت است از یک طرف می‌تواند نوید بخش خجستگی و شادکامی باشد همانند آن چه که در خواب سام، انوشیروان و گودرز واقع شد و از سوی دیگر اسباب تباهی و ذلت و خواری گردند، همانند خواب‌های افراسیاب و ضحاک. در هر صورت آن چه در همه‌ی خواب‌ها مشترک است، زبان رمزی و نمادین آن‌ها است که مقید به قومیت و ملیت نیست و نیز خاستگاه مشترک آن، که همان ضمیر ناخود آگاه انسان است.

نکته دیگر آنکه اگر صرف نظر از قومیت‌ها، به رویا بیندیشیم خواهیم دید که خواب می‌تواند پیام روشنی از شخصیت درونی و وجه باطنی افراد باشد که علی‌رغم همه تلاشی که به کار می‌گیرند تا از دیگران مخفی نگه دارند اما در عالم خواب به آنها نهیب می‌زند و به ناگزیر در بسیاری از مواضع موجب تغییر در رفتارها می‌شود به عبارت دیگر خواب هم نوعی تعلیم بی‌واسطه از خود به خود است و در نهایت خواب می‌تواند روایت رفتار نیک و بد شخصیت‌های داستان باشد که به ظهور می‌رسد.

منابع:

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن ، مقدمه ابن خلدون، ترجمه : محمدپروین گنابادی،: علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۲- البرز، پرویز، شکوه شاهنامه،: دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۳- پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی،: علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۴- تهانوی، محمدعلی بن علی، کشف اصطلاحات فنون،: دار قهرمان للنشر و التوزع، استانبول، ۱۹۸۴م.
- ۵- حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی،: مرکز، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۶- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار،: علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۷- کزازی، میرجلال الدین، رویا، حماسه، اسطوره،: مرکز، تهران، ۱۳۸۷ش.
- ۸- -----،-----، نامه‌ی باستان ، ج ۱ ، سمت، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۹- -----،-----، نامه‌ی باستان ، ج ۵ ، سمت، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۱۰- -----،-----، نامه‌ی باستان ، ج ۸ ، سمت، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۱۱- -----،-----، نامه‌ی باستان ، ج ۳ ، سمت، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۱۲- کزازی، میر جلال الدین، مازهای راز ، مرکز ، تهران، ۱۳۸۸ش.
- ۱۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیرنمونه ، ، مروی، تهران، ۱۳۶۵ش.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی ، مهارت، تهران، ۱۳۸۷ش.

